

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مستحضرید که گفت و گوی ما به مسئله ۶۲ رسید. مسئله ۶۲ دو بخش دارد: یک بخش ارکان تقلید را بیان می کند و بخش دیگر به فرض مرگ مجتهد می پردازد که اگر مجتهد از دنیا رفت، مقلد چه کاری باید انجام دهد. طبیعتاً ما نیز باید این دو بخش را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. اما قبل از آن، به چند پرسش پاسخ دهیم.

– پرسیده شده است که چرا «لا رأی للمیت»؟ معیار خبره بودن (اهل خبره) است. معیار خبیر بودن است. مجتهدی که مرده هست، زمانی که زنده بوده، خبیر بوده است.

پاسخ اینکه آیا تقلید صرف نظر خواستن از خبیر است؟ آیا شرایطی که می گویند، مانند حلال زاده، امامی، مذکر، عادل بودن، همگی از همین خبیر بودن به دست می آید؟ تقلید صرف رجوع جاهل به محض عالم نیست. مرحوم صاحب عروه در باب تقلید، در مسئله ۸ که امروز می خوانیم، التزام به قول مجتهد معین را یک نوع ضمانت در تقلید می داند. بله، اگر نظر کسی برای شما اطمینان آور باشد، ولو برای صد سال پیش باشد می توان به آن عمل کرد اما آن دیگر عمل به اطمینان است، نه تقلید. گفتیم یک نهاد تقلید داریم و یک نهاد عمل به اطمینان. می توانید عمل به اطمینان کنید، اما دیگر به آن تقلید نمی گویند. رأی و اجتهاد با نقل و روایت بسیار متفاوت است و عمل به خبر زراره ممکن است اما عمل به رأی او نه.

– در رابطه با مباحث روز گذشته درباره آشنایی با احکام، پرسیده اند که راهکار تسلط بر آرای فقها چیست؟

پاسخ اینکه روشن است که اگر کسی می خواهد راننده خوبی بشود، باید تمرین و کار کند. یا اگر کسی می خواهد آشپز خوبی بشود، باید کار کند. در این باره نیز باید مطالعه شود. البته ضرورتی ندارد که مجمع الحفظ آراء فقها شوید. باید کلیاتی را بدانید و اگر در موردی لازم شد نظر مجتهد خاصی را بیان کنید، آن را ملاحظه کنید. به هر حال، راهکار تمرین کردن و کار کردن است.

– در سؤال دیگری مطرح کرده اند که آیا اطمینان را قسیم اجتهاد و تقلید و احتیاط می دانید؟ یعنی شما می گوید مقلد چهار راه دارد: یا اجتهاد کند یا احتیاط کند یا تقلید کند.

پاسخ اینکه بله. ما اطمینان را راه چهارم می دانیم و فکر می کنم در ذیل اولین مسئله این را تذکر دادیم. برخی فضلا هم چند تذکر ادبی داده اند. من خیلی تشکر می کنم. گفته شده: «اعلمیة احدهم علی الآخرین» چرا با علی ذکر شده است. استفاده از علی برای بیان تفوق است؛ گرچه به کاربردن «من» نیز صحیح است.

* مسئله ۶۲

ایشان می فرماید قسمت اول: کفایت می کند در تحقق تقلید، اخذ رساله و التزام به عمل. یعنی مقلد، مجتهدش را انتخاب می کند، رساله اش را هم می خرد و بنا می گذارد از ایشان تقلید کند، ولو اصلاً نظرات این آقا را نمی داند و هنوز هم عمل نکرده است. مثل اینکه امروز صبح رساله را خریده است. به نظر مرحوم سید، دیگر مقلد این آقا است و احکام تقلید بار می شود. لذا اگر بعد از ظهر این مجتهد از دنیا رفت، ادامه تقلید از او، بقاء بر تقلید است، نه تقلید ابتدایی. البته گرفتن رساله از باب مثال است. اگر آدرس سایت یا کانال یا شماره تلفن دفتر را بگیرد، باز هم کفایت می کند. باید بحث ها را مقداری بومی روز کنیم.

نکته ای دیگر در کلام ایشان اینکه در واقع یک بیان ایجابی دارد، یک بیان سلبی. بیان ایجابی اش همین است که ارکان تقلید عبارت است از: اخذ رساله و التزام به عمل. یک بیان سلبی هم دارد که دانستن نظر مجتهد و عمل کردن به آن لازم نیست. این قسمت تکرار مسئله هشت است. مسئله هشت چنین بود: التقلید هو الالتزام بالعمل بقول مجتهد معین و ان لم يعمل بعد، بل ولو

لم يأخذ فتواه. فإذا اخذ رسالته و التزم بالعمل بما فيها، كفى في تحقق التقليد.

ممکن است سؤال کنیم صاحب عروہ بزرگوار برای چه دوباره تکرار می‌کنید؟ منتها تفاوتی بین مسئله ۸ با مسئله ۶۲ وجود دارد. مسئله ۸، نسبت به یاد گرفتن فتوا و یادنگرفتن فتوا ساکت است. شاید عبارت: و لو لم يأخذ فتواه، همین را برساند، یعنی چون در مسئله ۸ می‌فرماید ولو فتوایش را نگرفته باشد، بگوییم منظور یعنی یاد نگرفته باشد. اگر این‌طور باشد، آنچه که در مسئله ۶۲ به صراحت آمده، در مسئله ۸ به اشاره آمده است. بر فرض که مسئله نسبت به یاد گرفتن و نگرفتن ساکت باشد، مسئله ۶۲ مطلب را روشن کرده است. کلام یک فقیه هم باید باهم دیده شود. پس نه عمل لازم است و نه یاد گرفتن. مطلب دیگری که در آنجا هست و اینجا نیست اینکه در مسئله ۸ آمده: التزام به قول مجتهد معین، ولی اینجا التزام به عمل بما فی الرسالة مطرح شده است، ولی از مجتهد معین سخنی نیست. این نکته بحث مهمی است. اینجا قهراً این مسئله مطرح می‌شود که اگر مجتهد معین مطرح باشد، دیگر نمی‌توانیم لجنة افتاء و استفتاء داشته باشیم. در کشورهای عربی و سنی مذهب، نظام تقلید وجود ندارد و چنین لجنه‌ای هم احکام حکومتی‌شان را اعلان می‌کند (مثل اول ماه بودن، آخر ماه بودن، روز عرفه بودن، عید قربان بودن، رؤیت هلال) و هم احکام شرعی‌شان را اعلام می‌کند (مثلاً این غذا را می‌شود خورد، این ماده را نمی‌شود استفاده کرد، این معامله باطل است، این معامله صحیح است). طبق مسئله ۸، این دیگر اساساً تقلید نیست.

از مورد فوق، سؤال برانگیزتر، می‌دانید بعضی از نرم‌افزارهایی مثل هوش مصنوعی، آیا کسی می‌تواند از هوش مصنوعی تقلید کند؟ مسئله ۸ می‌گوید نه. مسئله ۶۲ ساکت است. مگر اینکه بگوییم مسئله ۶۲ هم لحنش هماهنگ با همان مجتهد معین است. با این حال در مسئله 62 اخذ رساله ظاهرش یعنی رساله یک مجتهد معین و التزام به عمل در این رساله ظاهرش یعنی آن چه که در مسئله هشت تصریح کرده، در مسئله ۶۲ به اشاره گفته شده است. در مسئله هشت بحث علم و عدم علم نبود و در مسئله ۶۲ بود. مجتهد معین در مسئله ۸ به صراحت آمده و در مسئله ۶۲ به اشاره آمده است. لذا نمی‌توان گفت کلام مرحوم صاحب عروه در مسئله ۶۲ اطلاق دارد و شامل فتوای شورایی هم می‌شود و لجنة فتوا را هم می‌گیرد. در حکومت عثمانی‌ها که زمان مرحوم سید، حاکم بودند بر اساس فقه حنفی، لجنة الافتاء و الاستفتاء داشتند.

البته پیش از این از شورای افتاء بحث کردیم و آن را پذیرفتیم. دلیلی ندارد که آن را رد کنیم و تقلید را به تقلید از فرد معین منحصر کنیم. به این نحو که شورای فتوا باشد و از درون این شورا، آرا بیرون بیاید.

لازم به ذکر است اگر ادعا شود شورای افتاء در میان شیعه سابقه نداشته و کلام مرحوم سید ناظر به این مورد نیست و از آن انصراف دارد، باید گفت گاهی چیزی سابقه ندارد، اما مسلمانان و علما نسبت به آن «بشرط لا» نیستند. اگر سابقه نداشت، یعنی «بشرط لا» بوده‌اند، بله این لطمه می‌زند. اما اگر سابقه نداشته، بعداً ضرورتی پیش آمده، و بروز کرده و گذشته‌ها نیز «بشرط لا» نبوده‌اند، این دلیلی برای رد نمی‌شود. مثلاً در بحث قضاوت زن مطرح می‌شود که سیره نبوده است. بسیار خوب، ما هم نمی‌گوییم سیره بوده که زن قاضی باشد؛ سیره نبوده، اما آیا این بدان معنا است که در میان فقیهان یا سیره متشرعه بر عدم بوده است؟ بشرط لا بوده؟ این را امر منکری می‌دانستند؟ اگر این‌طور باشد و ثابت شود استدلال به نبودن سیره درست است. اما اگر نه، به دلایلی مانند مردسالاری در جامعه چنین بوده و زنان باسواد نبود یا بسیار اندک بودند؟ اگر چند زن باسواد هم بوده است، مکتب‌خانه داشتند، قرآن یاد می‌دادند، حدیث نقل می‌کردند، این‌طور نبوده است که پشت میز بنشینند و قضاوت کنند. با این حال، کسی «بشرط لا» نبوده است. لذا نمی‌توان از آن استفاده کرد.

ثانیاً این نظام تقلید کنونی نبوده است و از صدر اسلام مثل الان مرجع تقلید و مقلد و رساله و این‌ها نبوده است. تا وقتی روایات بوده، شیعیان به روات رجوع می‌کردند و نظر روایتی می‌گرفتند. البته مثلاً بعضی روات مثل ابان و دیگران احیاناً فتوا می‌دادند، اما در عین حال بحث لجنه مطرح نبوده است. بدین نحو که شیعیان بیايند در کوفه لجنه تشکیل بدهند. اما امروزه لجنه فتوا وجود دارد. گرچه در بحث زعامت ممکن است دشوار باشد اما در بحث مرجعیت علمی اگر برسد به لجنه، مانعی ندارد.

نکته دیگر اینکه اگر مسئله هشت را کنار بگذارید و مسئله ۱۲ را با مسئله ۶۲ مقایسه کنید، در قسمت دوم از مسئله 62

می‌فرماید: «فلو مات مجتهد یجوز له البقاء» می‌تواند از همین مجتهدی که رساله‌اش را گرفته، ولو هنوز هم عمل نکرده، باقی باشد. چون فرض این است که تقلیدش محقق شد. ادامه آن، بقاء بر تقلید از میت است، نه شروع تقلید. اگرچه احوط (احتیاط مستحب) با عدم علم، بلکه با عدم عمل ولو بعد العلم، عدم البقاء و العدول الی الحی، است. باقی نماند بر آن مرده و عدول کند به حی (البته به زنده عدول کرده است و با نظر او سراغ مرده رفت اما به کلی به خود مجتهد زنده برگردد). بلکه احتیاط مستحب به

وجهی این است که اصلاً از همین زنده تقلید کند و لو کان بعد العلم و العمل.

در مسئله ۱۲، صاحب عروه می‌فرماید باید از اَعْلَم تقلید کرد. بنابر احتیاط واجب و اگر ممکن باشد. گاهی به اَعْلَم هیچ دسترسی‌ای نیست اما اگر دسترسی وجود دارد از اَعْلَم تقلید کند. احتیاط واجب این است که از اَعْلَم تقلید کند. در ادامه نیز می‌فرماید: «و یجب الفحص عنه» یعنی واجب است که از اَعْلَم فحص کند.

یک ناهمسویی یا تناقض بین قسمت دوم مسئله ۶۲ با مسئله ۱۲ وجود دارد. طبق مسئله ۶۲، اگر مقلد رفت و رساله مجتهد را گرفت و ملتزم شد که عمل کند، ولی قبل از عمل کردن آن مجتهد از دنیا رفت. مرحوم صاحب عروه می‌فرماید بعد از عمل کردن نیز احوط این است که رجوع کند به زنده و با زنده ادامه دهد. سؤال این است که اگر آن مجتهد، اعلم باشد، باز هم باید عدول کند به حی؟ کلام مرحوم صاحب عروه مطلق است. ممکن است بگویید از این باب است که هنوز تقلید محقق نشده است. اما ایشان تحقق تقلید را به اخذ رساله و التزام می‌دانند. تحقق تقلید تمام است.

در صورت اعلم بودن، باز يجوز البقاء یا یجب البقاء؟ یجب البقاء را از مسئله ۱۲ می‌گوییم که فرمود: اگر اعلم را پیدا کرد، باید از اعلم تقلید کند. طبق فرض مسئله 62 اعلم را پیدا کرده، رساله‌اش را هم گرفته است. بر اساس مسئله ۱۲، احتیاط واجب این است که اعلم را رها نکند. اینجا است که مسئله ۱۲ با قسمت دوم مسئله ۶۲، در مقابل یکدیگرند و یکی را باید تخصیص بزنیم. یا بگوییم اینکه فرموده اگر مجتهدش از دنیا رفت «يجوز له البقاء» (بلکه بهتر است رجوع کند به حی) مربوط به هنگامی است که آن مجتهد میت، از مجتهد حی، اعلم نباشد و اگر اعلم باشد، بنا بر احتیاط واجب، طبق مسئله ۱۲، باید از اعلم تقلید کند. یا بگوییم: آن مسئله 12 که واجب است تقلید از اعلم، بنا بر احتیاط واجب، مربوط به زمانی است که مجتهد، زنده باشد و الا مجتهد مرده را ولو اعلم از زنده باشد، ولو شما هم قبلاً تقلید می‌کردید، دیگر آنجا احتیاط واجب نیست. بعضی از محشین در ۶۲ حاشیه زده‌اند که اگر مجتهد میت، اعلم باشد، حق ندارد به حی عدول کند و باید از همان اعلم تقلید کند. در واقع از مسئله ۱۲ اطلاق می‌گیرند.

نکته دیگر اینکه در بررسی مسئله ۸ و حتی در مباحث مسائل دیگر مانند ۱ و ۱۲ گفتیم که تقلید موضوعیت ندارد. بعضی‌ها فکر می‌کنند تقلید موضوعیت دارد، حتی بعضی آن را به معنای گردنبد انداختن به گردن دیگری معنا کرده‌اند و این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا مقلد قلابه را به گردن مجتهد می‌اندازد یا مجتهد گردنبد را به گردن مقلد می‌اندازد و با خودش می‌کشانند.

آیا ما اساساً کلمه تقلید را داریم تا از ارکان تقلید و معنای تقلید بحث مفصل کنیم. این مانند کلمه معاطات است که مرحوم شیخ انصاری خودش می‌آورد، بعد هم شروع می‌کند که معاطات یک‌طرفه است یا دوطرفه است؟ مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید: این کلمه را خود شما آوردید، خودتان باید بگویید که مرادتان چیست. لذا گاهی یک محقق، فقیه با یک واژه‌ای برخورد می‌کند، بی‌خبر از اینکه این واژه در نصوص آمده یا علما آن را به کار می‌برند و در نصوص نیست، بعد شروع می‌کند در اطرافش قلم‌فرسایی کردن. مثلاً در خیارات، خیار حیوان و عیب و غبن را می‌بیند. خیار حیوان و مجلس و عیب در روایت آمده، ولی خیار غبن نیامده است. چرا باید در معنای کلمه غبن متوقف شد؟ معیار غبن، ضرر است. دلیلش هم همان ضرر است: لا ضرر و لا ضرار. ضرر را باید دید که چیست. یعنی شما باید در خیار غبن، ضرر را معنا کنید، نه غبن را.

در مباحث گذشته اضافه کردیم که اگر لفظی در دلیل هم آمده باشد، باید ببینیم اصالت دارد یا طریقیّت دارد. لفظ غنا مگر در ادله نیامده است؟! شیخ انصاری می‌فرماید که لفظ غنا موضوعیت ندارد، لهُو موضوعیت دارد. لذا لفظ تقلید موضوعیت ندارد و اگر به جای آن از متابعت و تصدیق و عمل کردن استفاده شود، تفاوتی ایجاد نمی‌شود. آنچه در روایت آمده است «یقلدوه» است نه اصل ماده تقلید و سند این روایت نیز معتبر نیست. حتی فرض کنید تقلید در دلیل آمده باشد. اصالت هم دارد و این کلمه، مثل احل الله البیع است که باید معنای خود کلمه را ببینیم. آیا این شأن فقیه است و مقلدین هر فقیهی هم باید دنبال او باشند؟ یا این شأن فقیه نیست؟ اگر فقیه هم می‌گوید، ممکن است مقلد تنها راهنمایی شود، نه بیشتر.

اینکه در تقلید علم معتبر است یا نه؟ علم کافی است یا عمل هم لازم است؟ این مسائل مگر اجتهادی است که نظر بزرگان را در آن مطرح کنیم؟ بگذارید مردم کار خودشان را بکنند. لازم نیست برای آنان بیان شود. نمی‌خواهم بگویم مردم را به جهالت بیندازیم، خدا نکند، خدا نکند. اما بسیاری از مطالب را کار نکرده‌ایم. یکی از مراجع (سلمه الله) اخیراً فرموده‌اند که ۱۰٪ از عروه موضوع‌شناسی است. اولاً ۱۰٪ نیست، ۵۰-۶۰٪ عروه این است و بعد همان‌ها را آیا باید فقیه نظر بدهد؟ چقدر روی این مسئله کار کرده‌اید؟ فقه و عرف را ملاحظه بفرمایید، اقسامی که کجا مجتهد باید وارد شود، کجا نباید وارد شود. این‌ها بحث‌های

فلسفه فقهی است. کار می‌خواهد. قوت اصولی یا قوت در بعضی جاهای فقه هم کار را حل نمی‌کند.
الحمد لله رب العالمین